

مبانی نظام فرهنگی غرب^(۱)

محمد حسین جمشیدی

الف - اویانیسم: شالوده اصلی و چهره اساسی فرهنگ غرب را اومانیسیم یا ایمان راسخ به عظمت، قدرت و مقام والای انسانی و اصالت دادن به انسان، خواست و اراده او تشکیل می دهد. ریشه اومانیسیم در اصل به چند قرن قبل از میلاد و فرهنگ یونان باستان بر می گردد در فرهنگ یونانی این تلقی وجود داشت که انسان رقیب وار در مقابل خدایان قرار دارد و اصالت به خدایان داده می شد. به دنبال این اعتقاد بود که عده ای طرفدار اصالت انسان شدند و نظریه انسان مرکزی یا خود محوری به وجود آمد در اومانیسیم انسانی بریده از آسمان و معنویت، انسانی مادی با نیازهای طبیعی و تصنعی معیار همه امور است بنابراین در فرهنگ غرب بعدی مادی انسان در مقابل بعد معنوی و روحانی وی اصالت دارد و این بعد تعلق به دنیا دارد.

ب - عقل گرایی: اعتقاد به این که عقل فصل ممیز انسان است. عقلی که در اندیشه غرب جدید مطرح است به مفهوم عقل فلسفی یا عقل فطری یا قوه ادراک و معیار تشخیصی ارزشها و ملاک و مبنای انسان بودن نیست. عقل در این دیدگاه خود را از زاویه حس و تجربه می بیند و درک می کند و به آن نیز از دیدگاه حس و تجربه نگریسته می شود شاید بهترین تعبیری که در این خصوص بتوان بکار برد «محاسبه» و «حسابگری» باشد تا عقل. بنابراین در عقل گرایی جدید عقل نه تنها محدود وضعیت بلکه مسخ و منحط شده است و اینجاست که به عنوان انعکاسی از ماده و حس معرفی می گردد.

ج - ساینیتسم: عقل گرایی غربی به دلیل اتکایی که بر حس و تجربه داشت و تنها انعکاسی از ماده به مفهوم عام، بود در قالب ساینیتسم و علم گرایی تجلی و نمود یافت. از آنجایی که عقل کاری جز محاسبه گری، دقت و بررسی ظواهر کمی و

تکنیکی نداشت، هدف دانش و معرفت نیز منحصر به شناخت قوانین طبیعت برای تسخیر آن و تحصیل قدرت شد، به طور کلی علم گرایی که محصول برخورد محاسبه گرایانه غرب و فرزند رنسانس بود سرانجام به جدایی کامل علم با فلسفه - اخلاق، مذهب و ایمان که الفرد نورث و ایتهد، اندیشمند انگلیسی آن را به مرز اسکروز تشبیه می‌کند منجر شد و علم نمودی حسی یافت و هدف اصلی علم، افزایش قدرت انسان و افزایش سلطه او بر طبیعت شد.

د) سکولاریسم: رشد مستمر و مداوم برخورد محاسبه گرانه و علم گرای و تکنولوژی همگام با حرکت روشن‌گری در جهان غرب به سکولاریسم یا دنیاگرایی انجامید. سکولاریسم به معنی مخالفت با تعلیم شرعیات و مطالب دینی، روح دنیاداری و رهایی از قید حاکمیت الهی است. در زمینه حیات اجتماعی و سیاسی، جدا شدن سیاست از دین و اخلاق و غیر دینی ساختن نهادهای سیاسی و اجتماعی و تقدس زدایی از بعد تقدس آمیز برخی مظاهر جهان و انسان، نتیجه بیش مبنی بر دنیاگرایی است.

بدین سان به علت فاقد بودن معرفت انسانی صحیح و لازم برای تبیین حیات بشری آن را از معنویت تهی ساخته و باعث بروز «بحران معنوی» حادی در زندگی انسان متمدن غربی و نیز جامعه جهانی معاصر شده است.

ه) بینش مادی: گریز و رهایی از معنویات و توجه محض به مادیات، دل‌بستگی به ظواهر و آنچه سطحی است و دوری از بواطن و آنچه عمقی است، نشانه بینش و درک جدید انسان غربی از واقعیت‌های وجودی است. با توجه کامل به مادیات، علوم مادی و مبنی بر حس و به ویژه دنیاگرایی، کم‌کم دلها از تابش نور معنی بی‌بهره شدند و دریچه قلبها به روی معنویات و پاکی‌ها بسته شد و بدین اساس غیر انسانی «سرمایه‌داری» که همانا جستجوی بی‌قید و شرط منافع خصوصی و انباشتن سرمایه است در عمق دل‌های بریده از معنویات و زمینه‌ای مساعد برای نشو و نمای خود پیدا کرد، در این بینش معنویات نیز جنبه مادی دارند، خدا نیز مادی

است و کار او در خلقت جهانی شباهت به کار ساعت ساز یا بنا دارد. با چنین بینشی علوم انسانی نیز جنبه حسی و تجربی و آماری می‌یابند تا بتوانند انسان مادی را بشناسند.

(و) **طبیعت‌گرایی:** یکی از تأثیرات عظیم بینش مادی غرب همراه با علم‌گرایی به پیدایش بینش ناتورالیسم در غرب انجامید، ناتورالیسم عبارت است از: اصل فلسفی و اعتقادی که طبیعت، ملاک همه چیز و قوانین طبیعی معیارهای تشخیص حق از باطل و صحیح از غلط هستند، بر همین مبنا انسان و جامعه نیز جزئی از طبیعت است و قوانین طبیعت بر آنها جاری و ساری است، در چنین بینشی ملاک بقا شایستگی، لیاقت، رشد و توسعه، قدرت است. لذا سلسله مراتب استثمار، استثمار همه امور طبیعی هستند، تنازع بقا و تبعیض و تعارض عامل حرکت طبیعت و در نتیجه عامل حرکت جامعه است. در طبیعت آنچه وجود دارد نظم و انتظام است نه عدل و انصاف.

ز- **فردگرایی:** از این دیدگاه اصالت فرد به معنای سست شدن یا گسستن، آمیختگی‌ها، وارستگی‌ها، پیوستگی‌های فردی با دیگری یا من‌ها و ما‌های دیگر می‌باشد و توجه به منافع شخصی که فقط جنبه مادی صرف دارند، بنابراین در جامعه‌ای که فردگرایی در آن مبنا و اساس است من، اولاً خود را کامل و همه بعدی نمی‌نگرد و ثانیاً خود را مجرد و جدا از جامعه حس می‌کند و لذا در بحث منافع به دنبال منافع خود است هر چند باعث زیان به دیگران می‌گردد.

ح- **اصالت سود:** اصالت فرد «شخص» همراه با سایر اصول مکتب غرب به ویژه برخورد محاسبه‌گرانه با طبیعت و جامعه به پیدایش اصالت سود یا فایده‌گرایی منجر شد. بر اساس این اصل معیار حقیقت «مفیدیت» است، یعنی چیزی حقیقی است که مفید باشد، بر اساس این اصل همه اعمال و کنشهای آدمی در جهت کسب فایده و نفع و سود بیشتر به کار می‌افتد. بر این اساس سیاست کشورها نیز متکی بر نفع ملت و دولت خودشان است. از این دیدگاه هر دانشی و عقیده‌ای آنگاه ارزش

دارد که از نظر مادی برای انسان یا جامعه نافع‌تر باشد، اعتقادات نیز اگر ارزش عملی و مبتنی بر نفع مادی داشته باشند ارزش دارند، سودگرایی و بینش مادی دورکن اساسی ارکان نظام سرمایه‌داری معاصر و از ریشه‌های اولیه و اساسی استعمار و سلطه امپریالیسم غرب بر جهان می‌باشد.

نتیجه‌گیری: غرب یکی از تمدنهای بشری است که اصول و مبانی خاص خود را دارد و این اصول و مبانی امروزه نقشی بنیادین و تعیین‌کننده در تهاجم فرهنگی دارند، این نگرش خاص پیروان خود را قادر و مالک همه هستی می‌داند و به بشر غربی قدرتی داده است که چشمها را خیره می‌کند، اما آیا واقعاً در باطن نیز بشر غربی نیرومند است و می‌تواند همه عقلها را مرعوب خود کند؟ علیرغم قدرت عظیم غرب فقدان معنویت و تکیه بر مادیات صرف تمام جهان را به دلیل پیروی از غرب دچار بحران کرده است. انحرافی همه جانبه در بینش و نگرش بشر معاصر که حاصل آن امپریالیسم، کشتارهای جمعی، خلاء فکری و روحی، تنهایی و از خودبیگانگی است.

نظام فرهنگی غرب با توجه به مبانی و اصول فکری، نظری و فلسفی خود، نظامی مهاجم و توسعه طلب است، که وجود هیچ فرهنگ مخالفی را تحمل نمی‌کند. اینجاست که امروز جامعه و فرهنگ ما مورد تهاجم است،